

... و من در آستانه مرحله تازه ای که آغاز
 کرده ام و میروم تا " مها جرا الى الله "
 سرنوشت دیگری را در ادامه سرگذشت
 خویش دنبال کنم و جز لطف خدا که
 اعجاز گرو دشمن فریب بزرگ است و جز
 هست یاران همدرد و همراه زاد را هیچ
 ندارم و امید پناهی ...
 مجاهد شهید دکتر علی شریعتی

گزارش:

هجرت و شهادت ابوذر زمان

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً
 قرآن سوره الفجر - ۲۷ و ۲۸

"خورشید در سینه دریا سرزده است و من - در حالیکه همه
 بودند، تمام زندگی کردنم به یک نگرستن مطلق بدل شده است
 چشم در قلب مذا ب خورشید و ختمام و همچون شمع - که در حال
 "گریستن - خودش قطره قطره می میرد - من در این نگرستن
 خویش ذوب می شوم، و محو می شوم، و پایان می گیرم."

مجاهد شهید دکتر علی شریعتی
 کویر - صفحه ۵۶ - مقاله نامه ای بدوستم

علی شریعتی، یکی از مبارزین پرسابقه جنبش رهایی بخش خلق ما و از بنیانگذاران نهضت آزادی ایران در خارج از کشور متفکر جهان سوم، کسی که تمامی وجودش را در تمام دوران زندگی با تمام صداقتش وقف احقاق حق و عدالت کرده بود، و در يك كلام ابودر زمان، در حالیکه چشم امید در شب مذاب خورشید جنبش پرافتخار رهایی بخش خلق ما دوخته بود، تنها — در دیار غربت، شهید شد *

خبر شهادت وی در همه جا، در داخل و خارج از ایران بسرعت منتشر شد، و همه مردم ما، دوستان او در ایران و در سایر کشورها، در دنیای سوم، دچار بهت و حیرت و درد و تأثر شدند. و از طرف دیگر موجبات خشم و کینه و نفرت هر چه بیشتر نسبت به رژیم منحط پهلوی و نظام فاسد شاهنشاهی فراهم گردید. ابعاد اثرات شهادت شریعتی و خسرانی که عالم اسلام تشیع و مسلمانان مبارز و انقلابی و جنبش انقلابی مردم ما از آن خواهند دید هنوز شاید بد رستی قابل اندازه گیری نباشد. آنچه مسلم است و از همان آغاز انتشار خبر شهادت علی کاملاً مشهود بوده و می باشد اینکه، شهادت علی دستجاتی را شاد کرد و ملتی را در غم و عزافرو برد. تأثیری بهمان گونه که از دست رفتن مردان بزرگ تاریخ همیشه بوجود می آورد. حال باید دید چه دستجاتی، چه گروههایی و بر چه اساسی از شهادت علی شادی می کنند؟ و ملت ما بر چه اساسی آنرا يك فاجعه می شمارد؟ علاوه بر اینها ما برآنیم که تا حدودی که امکانات شرایط موجود اجازه می دهد جریان فرار او را از زندان بزرگ شاه و هجرت جدیدی را که آغاز کرده بود به ملت ایران گزارش دهیم تا ضمنادشمنان خلق نتوانند با خلط مبحث کردن، دروغ سازی، شایعه پراکنی که شیوه دائمی آنهاست اذهان مردم ساده لوح را مشوب سازند و هم اینکه آنها را بیش از پیش رسوا سازیم *

جنبش انقلابی اسلامی در مین ما مدتهاست که بدنبال شکوفائی ثمراتش و گسترش عظیمی که پیدا کرده است دشمنان خدا و خلق ما را به بن بست سقوط کشانیده است. بی جهت نیست که رژیم حاکم تمامی نیروهایش را بسیج نموده و دیوانه وار بسرکوب جنبش پرداخته و کمتر روزی است که در کنار کوچه و خیابان، در حجره و مغازه، در سرکلاس و کتابخانه، در کارخانه و مزرعه، در جنوب و یا شمال، در شرق و یا غرب در همه و همه این اعمال رژیم خود گواه صادق بر تزلزل هرچه بیشترینهای رژیم می باشد. در چنین شرایطی واضح است که رژیم منفور پهلوی، پاسداران نظام کهنه و پوسیده سلطنتی، و هیئت حاکمه فاسد ایران که در وجود علی یک مبارز نستوه، یک مجاهد بزرگ، یک رهبر ارزنده و متفکر، یک شیر غرنده در کویر، و از کویر، دیده بود و رابطه وسیع و عظیم او را با توده، با خلق، با ناس، و تاثيرات عظیم کار خلاق و عمیق و پرثمر او را غیر قابل تحمل یافته بود، و گسترش مکتب پرافتخار تشیع علوی را که وی به عالی ترین و رساترین، ساده ترین و گویاترین شکلی برای توده ها بازگو کرده بود، سخت مزاحم جنایات خود می شمرد نمی توانستند لاجرم حضور علی را تحمل کنند. این وارثین برحق نظام قاپیل ها، شاهپورهای ذوالاکتاف، فرعون های ذی الاوتاد، ضحاکان ماردوش، در کویرستان ملت ما، آنجا که: "در پای خاک و شن و غبار و مار و کلپاسه و سوسمار و... بیشتر خزندگان است" ناگهان در ".... شبی که به نیمه راه رسیده بود و ستارگان ناپایدار غروب کرده بودند و... ماه به قلب آسمان آرمیده بود." و بر سینه آسمان چنان پهن هاله افشاند که ستارگان راهمه به دور دستها رانده بود ".... فریاد مؤذنی را که از بالای مناره وسط کویر بانك لا" سرداده بود و خلق الله را به بیداری و

آگاهی به نزد يك شدن طلوع "قجر" می خواند شنیدند ، و دیدند که :
 ".... مردم خفته ده راکه در قطیفه های سفیدی که همچون
 کفن برپامهای ده پهن گسترده شده بود و آنها را در خود پیچیده
 بود ، تکان داد برخی نیم خیز شدند ، برخی برپا ایستادند و
 برخی پا شدند و برخی براه افتادند (همه نقل قولها از "کوپر"
 علی شریعتی است) فریاد مؤذن مناره کویر آنچنان بود که :
 ".... همه از خواب افتاده بودند ، و شب و آرامش شب در ده بهم
 خورده بود " .

برخی این فریاد را " بانك خروس بی محل " خواندند و
 پاسداران سکوت کویر - شاغلامهایی که دوره شش پادشاه را - در
 مکتب هائی از چپ و راست دیده و آموزش یافته بودند به سراغش
 فرستادند . اما این بار آنها کور خوانده بودند . شاغلامها
 آن مغزهای فروخته شده مارکسیست و غیر مارکسیست سلطنتی -
 از نوع آمریکائی و غیر آمریکائی اش - که مبتکران و متولیان آن
 پژوهشهای علمی بودند که کاربرد آن توانسته بود همفکرانی چون
 نیکخواه و لاشائی و نجفی و و قبل از آن سمسارها را (از تودهای -
 هک سابق و سرد بیررستاخیز) رام نموده بدام اندازند ، دست بکار شدند
 و تلاشهای فراوانی آغاز کردند ، تا شاید "علی" راهم به لجنزار
 کشانند . برای انجام مقصود ، ابتدا به یار و سرائی علیه او شایعه
 پراکنی ، تهمت های بی اساس از چپ و راست پرداختند . ابتدا به
 "مارکسیست اسلامی" ، سنی ، بهائی ، وهابی و و هر چه که در
 قوطی عطاریشان بود متهم ساختند . راست گرایان و چپ گرایان
 هر دو دست در دست هم توطئه را دامن زدند . اما سودی نداد ،
 لذا او را گرفتند و به زندان انداختند . حبس و درد و شکنجه و
 زجر و آغاز شد . و الحق که ذره ای مضایقه نکردند . رژیم علی
 را خیلی شکنجه داد . و بدتر و شنیع تر از شکنجه خودش ،
 طرفدارانش را در جلو چشمانش آنقدر شکنجه می دادند که تا در

برابر آن چشمانی که بر آفتاب دوخته بود، جان می سپردند. از میان این دلیران اسیر، شیرزنی بود که علی را حتی از نزدیک هم نمی شناخت و فقط با آثارش آشنا بود. او را شکنجه کردند تا فقط به "علی" بد بگوید. این دختر شجاع آنقدر نگفت تا در زیر شکنجه در برابر دودیده علی جان سپرد. علی در فرصت هجرتش می گفت که:

"چهره زجر دیده و خون آلود این مجاهد همراه با سایرین همیشه در جلو چشمانم می باشد، و مرا رنجی فراوان می دهد."

سازمان امنیت وقتی که دید نمی تواند با این نوع برخورد علی را به تسلیم وادار نماید، طرح جدیدی را به اجرا گذاشت. "کمیته تحقیق شریعتی" به ریاست حسین زاده معروف و شرکت سرهنگ دهدشتی و ده نفر از محققین! و متخصصین! و علمای برجسته! منجمه، احسان نراقی، ثابتی، نیکخواه، خواجه نوری سید مرتضی جزایری، تشکیل دادند تا به قول خودشان "بطرز علمی با مسئله علی برخورد کنند." این عناصر خود فروخته هر آنچه در چفته داشتند و آموخته بودند بکار بردند. اما علی که همچون درختان بی باک و صبور و قهرمان کویر، بی نیاز از آب و خاک و بی چشم داشتی از نوازش و ستایش از سینه خشک و سوخته کویر برخاسته بود بی هراس و مغرور، تنها و غریب، در برابر آنها ایستاد و هر بار و صد ها بار حرف اول و حرف آخر و حرف همیشگی خود را تکرار کرد که: "لا..."

پس از آن به پرده داران حرم سحر جادوی استبداد و استعمار و استعمار فرمان رسید که باید او را به ترتیبی که شده نابود ساخت. باید شمع آجینش کرد. چه آخ بگوید و چه نگوید! این چشم دریده های روزگار فرصت آنها ندارند که حتی برای شنیدن صدای آخ شهیدان صبر کنند. خصوصاً که "بودن و حضور" علی برای رژیم ایران، چه آموغ که ظاهراً آزاد بود و

می توانست حرفهایش را بزند که چه نیکو و چه زیبازدا و چه در آنموقع که در بند و اسیر بود، غیرقابل تحمل شده بود. لذا آخرین بار به او اولتیماتوم دادند و علنا به او گفتند که در صورت عدم همکاری با دستگاه مرگش قطعی است. از آنجا که شهید مادر زمان تحصیل خود در فرانسه یکی از فعالین انقلاب الجزائر بود و با برخی از رهبران آن که در فرانسه بودند رابطه داشت، در سفر شاه خائن به الجزائر و در کنار معاملات خائنه عراق و ایران به توفلیقه وزیر خارجه الجزائر از طرف بومدین رسماً خواست که دکتر شریعتی آزاد شود. شاه خائن که در آن شرائط مجبور بود که به این خواست الجزایری ها پاسخ مثبت بدهد بعد از مراجعت از الجزایر علی را از زندان آزاد کرد. اما تدابیر شیطانان رژیم باین تصفیه جسدی "علی همچنان ادامه یافت. علی راشد پدا تحت نظر گرفتند، و ضمناً برنامه های دیگری را برای او پیاده کردند.

حسین زاده در موقع آزادی علی از زندان به وی گفت: حال که از زندان آزاد می شوی بهتر است به کناری بنشین و بکار تحقیق بپردازی و در این زمینه با احسان نراقی می توانی کار کنی. چون او آدم فهمید مای است. پس از چندی، نوبت اجرای نقش دلالی امر توسط نراقی، همان نقشی که در مورد نیکخواه، لاشائی بود یگران ایفا کرده است رسید. نراقی پیشنهاد همکاری کرد، اما علی آنرا با صراحت رد کرد، و بکار خود مشغول شد. ضمناً نراقی برای اجرای نقشه خود و جلب نظر علی و همکاری، کسان دیگری را نزد علی می فرستد تا با زبان دیگری با وی صحبت کرده شاید بتوانند از او نقطه ضعفی یافته و از آن استفاده کنند. برای مثال یکی از یارانی نراقی که سابقاً در خارج از کشور جزو "مخالفین رژیم" بوده است و گفته می شود که قبل از آنهم مدتی سخن گوی فارسی زبان رادیو اسرائیل بوده است. در سفری که به ایران می رود، نراقی وی را به سراغ علی می فرستد، او بعد از مدت ها دوندگی و واسطه تراشیدن

بالاخره به دیدار علی موفق گردید ، اما علی که دست او را خوانده بود با صراحت تمام جواب رد به او می دهد .

در موقع خروج علی از زندان ، حسین زاده يك پيغام ديگر نیز داشت که به وی داد : " اگر بخواهی مطلبی علیه "اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین" بنویسی ما اطلاع داریم که آنها ترا ترور خواهند کرد " . (همان پیغامی که به علامه مجاهد آیت الله طالقانی نیز داده شده است) مدتی بعد از خروج از زندان ، بهرام آرام ، از " رفقای مرکزیت منافقین " با شریعتی ملاقات می کند و همین حرف را به او می زند . برای شریعتی مسلم می شود که این نقشه مشترک ساواک و منافقین است . شریعتی برای اجرای برنامه های دیگری که داشته است مصلحت آن می بیند که جواب به آن جزوه را به وقت دیگری موکول سازد . جالب است که منافقین به شریعتی و هم به علامه مجاهد حضرت آیت الله طالقانی گفته بودند که اگر علیه ماحرفی بزنی ترا می کشیم و میگوئیم سازمان امنیت کشت ، و سازمان امنیت هم با گفتن اینکه خبر داریم منافقین شما را خواهند کشت زمینه مناسب را فراهم می ساخته تا اگر خودشان آنها را کشتند بگویند " منافقین کشتند " . شاید هم هر دو از یکجا سرچشمه می گرفت و بایک هدف و آن کشتن مجاهدین راستین .

علاوه بر این مسائل شواهد و قرائنی دیگر نیز حاکی از آن بود که دستگاه بدنبال آنست تا به يك ترتیب ظاهراً عادی و ساده ای - علی را سربسته نیست کند ، فشار بر علی نیز شدت یافت . و او راهی جا زیر نظر گرفتند تا هر نوع حرکت او را تعقیب کنند . این فشارها بعد از مدتی بحدی رسید که دیگر برای علی امکان ماندن در ایران و ادامه کار غیر ممکن شده بود . لذا طرح فرار علی از ایران و هجرت وی بخارج مطرح می گردد . و در دستور کار قرار می گیرد .

جریان فرار و هجرت علی

قبول برنامه هجرت به جهات مختلف برای شریعتی واقعا

درد ناك بود ، اما علی گفت كه :

"علیرغم تمامی عواطف و علائق برای خدمت به جنبش این هجرت رامی پذیرم" . برای خروج علی از ایران سه راه در پیش بود : ۱- تماس و مذاکره با مقامات دانشگاهی در الجزائر برای دعوت رسمی وی به تدریس در الجزائر و خروج وی و سپس آغاز برنامه ها ، ۲- خروج مخفی از مرزها و سپس انتقال وی به جای امن ، ۳- کوشش برای تهیه گذرنامه بانامی كه وی بتواند بطور عادی از مرز خارج گردد . هر سه این راهها مورد مطالعه جدی قرار گرفت . ضمن این بررسی ها و مطالعات مسلم شد كه تمام پرونده های علی در ساواك همه بنام "شریعتی" است . اطلاعاتها و دستورات ساواك به مرزهای زمینی و هوایی همه "شریعتی-علی" را ممنوع الخروج اعلام کرده است . حتی مدارك تحصیلی علی در ایران و فرانسه احكام اداری اش - در فرهنگستان و دانشگاه فردوسی مشهد ، همه بنام "شریعتی" و یا "شریعتی مزینانی" است . در حالیکه شناسنامه علی بنام مزینانی بوده است ، نه شریعتی و نه شریعتی مزینانی . علاوه بر این كسب اطلاع شد كه در اسناد ساواك ، در ردیف حرف میم ، "مزینانی" ممنوع الخروج نمی باشد . لذا ضمن آنكه تهیه تداركات استفاده از دوراه حل دیگر همچنان ادامه داشت ، در ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ علی مزینانی به همسرش و كالت داد كه برای خروج وی از كشور و معالجه چشمش در بلژيك درخواست گذرنامه نماید . سپس علی ترتیب کلیه كارهای داخلی اش را داد . و حتی برای درخواست گذرنامه جهت فرزندانش - سوسن و سارا مزینانی نیز به همسرش و كالت داد . و بعد از تنظیم وصیت نامه اش از تهران به مشهد رفت و بهانه سفرش دیدار فامیل بود و بهمین علت در منزل خواهرش ، كه شوهرش از بستگان آقای مطهری است ، چند روزی می ماند بدون آنكه حتی پدرش از قصد او مطلع باشد . در مشهد بنامه اش این

بود که منتظر بماند تا نتیجه درخواست گذرنامه را به وی خبر دهند ،
 اگر جواب درخواست گذرنامه منفی بود ، از همانجا طبق برنامه قبلی
 از مرزها بطور مخفی خارج شده و هجرت خود را آغاز کند .
 گذرنامه علی مزینانی در ۲۰ اردیبهشت طبق پیش بینی قبلی
 بدون اشکال امنیتی صادر شده به علی در مشهد خبر داده شد و
 وی بلافاصله به تهران برمیگردد و در تاریخ ۲۶ اردیبهشت با
 هواپیمای سابنا تهران را به قصد بروکسل ترك می کند در حالیکه
 جزئیاتی چند از خروج وی مطلع نبودند و تنها همسرش با یکی از
 دوستانش او را در فرودگاه مشایعت کردند . به این ترتیب علی از
 تهران خارج شد . در نامه های که علی نزدیک طلوع صبح دوشنبه
 ۲۶ اردیبهشت ماه ، پس از نماز صبح ، و دو سه ساعتی به حرکتش
 مانده نوشته است پدرش را از قصد و غرض خود از سفر مطلع کرده
 وی می نویسد :

"فعلا من عازم سفرم ، سفری که اعجاز مکر ساز خداوند است ."
 اینکه از شما اجازه نگرفتم مراعات حال و اعصاب و خیالات شما را
 کردم . اکنون که آخرین دقایق اقامت در خانه و در وطن است
 دست شما را می بوسم و منتظر شما می مانم"
 هواپیمای سابنا تهران را به قصد بروکسل ترك می کند و در سر
 راه در آتن توقف می نماید . علی برای احتیاط و بدون برنامه قبلی
 در آتن پیاده می شود و پس از ۲۴ ساعت با هواپیمای بعدی به
 بروکسل رفت . شریعتی بعد از دو روز توقف در بروکسل به انگلستان
 رفت . تا ترتیب ورود همسر و سایر فرزندان را بدهد . پس از يك
 هفته توقف در انگلیس چون مسافرت خانوادهاش يك هفته بتعویق
 افتاده بود ولی از ماندن در انگلیس ناراحت بود به فرانسه می رود .
 و در آنجا با دو تن از دوستان و برادرانش ملاقات می نماید تا
 مقدمات اقامت خود را در آنجا فراهم ساخته و راجع به برنامه های
 آینده با آنها مشورت نماید .

جریان شهادت علی و توطئه رژیم :

علی پس از دو هفته توقف در فرانسه، چون خبردار شد که خانواده‌اش روز شنبه ۲۸ خرداد از تهران حرکت خواهند کرد دوباره به انگلیس مراجعت نمود. همسر علی "پوران شریعت رضوی" که خواهر شهید ۱۶ آذر شریعت رضوی است همراه با دختر کوچکش با گذرنامه‌ای بنام "شریعت رضوی" قصد خروج داشت، دو دختر دیگر علی سوسن و سارا، با گذرنامه بنام "مزینانی" عازم سفر بودند. خانواده علی همسرش همراه با دختران وی در روز شنبه ۲۸ خرداد برای خروج از تهران و پرواز به لندن به فرودگاه تهران مراجعه می‌کنند. به گذرنامه دو دختر علی - که بنام "مزینانی"، صادر شده بود، اجازه خروج داده شده بود و به آنها تحویل داده می‌شود. اما به همسرش که بنام "شریعت رضوی" است اجازه خروج داده نشده بود و بعد از مراجعه معلوم می‌شود که در ۲۱ خرداد ماه ممنوع الخروج اعلام شده است. دو دختر علی به این ترتیب از کشور خارج می‌شوند. این خود گواه دیگری است بر بطلان ادعای ساواک، که اگر می‌دانست علی به چه ترتیب از ایران خارج شده است می‌بایستی جلوی خروج سوسن و سارا را مزینانی راهم می‌گرفتند.

علی در روز شنبه ۲۸ خرداد به فرودگاه لندن می‌رود و پس از دیدار دو دخترش همراه آنها به آپارتمانی که در جنوب انگلیس در شهر سوث همپتون بطور موقت تهیه کرده بود، می‌رود. آن شب تا ساعت سه بعد از نیمه شب با آنها بود و سپس به اطاق خود رفت. . . . و روز بعد در شرایطی کاملاً مشکوک او را در کنار در افتاده و خاموش یافتند !!

علی در سفر خود به انگلیس بنا به برخی ملاحظات به یکی از بستگان خانواده همسرش بنام "علی فکوهی" مراجعه می‌کند و در مدت توقف کوتا‌ماش در انگلیس در منزل آنها در سوث همپتون

بوده است و به کمک همین خانواده بود که منزلی برای آمدن خانواده ماش تهیه کرده بود ، و آنشب اولین شبی بود که در محل جدید بسر می بردند ، و آنشب اولین شبی بود که در آن اطاق تنها خوابیده بود ، و در آن منزل جز شریعتی و دود خترش و خانمی از بستگان علی فکوهی و همسرش ظاهرا شخص دیگری نبوده است . و همین خانم اولین کسی بوده است که روز یکشنبه صبح به اطاق علی می رود و او را در کنار در افتاده می یابد ، و بلافاصله به علی فکوهی خبر می دهد و شریعتی را به بیمارستان می برند ، و سپس به لندن به دوستان علی تلفن می زنند و مراتب را خبر می دهند . دوستان علی بلافاصله به جنوب انگلیس حرکت می کنند . خبر شهادت علی بسرعت در همان یکشنبه صبح در داخل و خارج از ایران منتشر می گردد . دوستان و شاگردان علی ، از اقصی نقاط جهان بطرف لندن رهسپار می شوند .

از جانب دیگر پلیس شاه ، ساواک نیز بسرعت دست بکار شد تا از توطئه خائنانه خود در سطح وسیع سیاسی اش بهره برداری کند و با زدن نعل وارونه بهره برداری سیاسی نماید .

ساواک که علیرغم تمامی ادعاهایش ، علیرغم اینکه از مدرن ترین وسائل و کامپیوترها و مغزهای متفکر . . . تربیت شده ، سیاسی برخورددار است ، و در حالیکه علی روز ۲۶ اردیبهشت ماه موفق به فرار از ایران شده بود تا اواسط خرداد ماه از این فرار مطلع نشده بود . علاوه بر این ساواک حتی تا آخرین لحظه های که خانواده علی عازم خارج از ایران بودند و در روز ۲۸ خرداد از خروج همسرش جلوگیری کرد ، از نحوه فرار علی با خبر نبود . علی که دائم تحت نظار مأمورین بود و هر کجا می رفت مورد تعقیب بوده است توانسته بود از چنگال ساواک بگریزد . سه یا چهار روز بعد از غیبت علی ، حسین زاده که مسئول علی بوده است می کوشد تا از وی خبری بیابد . در تهران نمی یابد ، سراغ او را از مشهد

می گیرد ، باز هم خبری نمی یابد . مجدداً در تهران جوئی ای او می شوند ، باز ره بجائی نمی برند ، و این بار به سراغ مزینان و سبزوار می روند . مامورین ساواک باین مناطق سر می زنند . در مشهد دست بکار می شوند و بهر خانه ای که احتمال وجود او می رفت سر می کشند . اعضای خانواده علی ، و حتی دخترانش راجت سؤال قرار می دهند ، اما در هیچ کجا اثری از او نمی یابند ، ولی ساواک هنوز مطمئن نیست که علی کجاست در این زمان ، که او اسط خرداد ماه است ، در تهران و مشهد کم و بیش فرار علی بین مردم شایع شده بود . ساواک که هنوز نمی دانست وی کجاست و چگونه فرار کرده است بیشتر حدس می زند که از مرزهای شرق ایران و احتمالاً از افغانستان خارج شده است . لذا به پادگانهای مرزی در طبقات و تربت جام دستور می دهد که هر کجا شریعتی را یافتند با گلوله بزنند و بکشند . در همین روزها حسین زاده رد پای او را از هندوستان و یاد ریاریس جو می شود !! اما بهر حال جلادشاه ، حسین زاده ، که مسئول مراقبت علی بوده است وقتی در می یابد که باردیگر از شریعتی رود دست خورده است ، خود را شکست خورده می یابد و سخت بدست و پا می افتد . تمامی دستگاه ساواک ، همچون حیوان وحشی زخم خورده ، به تکیه می افتد . مغزهای متفکر باز هم جمع می شوند و طرحی برای جبران این ضرر و جلوگیری از ضررهای بیشتر آن و احتمالاً بازگرداندن علی تهیه می کنند .

ابتدا همه جا شایع می کنند که : " او با اجازه خودمان برای معالجه رفته است . اصلاً ما خودمان او را فرستادیم " . و یا اینکه : " قبل از رفتن ما با هم قول و قرارهایی گذاشته ایم " . ولی واضح بود که بزودی این دروغ آنها فاش می گردد ، و حضور علی در خارج از کشور ، و برنامه های افشاگرانه وسیع در سطح بین المللی ، لطمه بزرگی به حیثیت و آبروی هرگز نداشته رژیم خواهد زد . لذا روز ۲۱ - خرداد خانوادهاش را ممنوع الخروج اعلام می کنند ، و سپس در ۲۸ -

خرداد ماه مانع خروج همسرود خترش از کشور می گردند . تا
همسرش را گروگان گرفته و علی راتحت فشار قرار بدهند . اما وقتی
در روز یکشنبه ۲۹ خرداد ماه خبر نتایج جنایتشان منتشر می گردد
دست بکار حيله جدیدی می شوند و بازی تازمائی را آغاز می کنند .

بعد از دو روز سکوت ، ننگین نامه های اطلاعات و کیهان در
۳۱ خرداد اطلاعاتی را که ساواک تهیه کرده و در اختیار آنان
گذارد . بود عینا چاپ می کنند . بموجب این اطلاعیه "مرحوم دکتر
علی شریعتی که برای درمان ناراحتی چشم و کسالت قلبی خود به
انگلستان رفته بود در آنجا بر اثر سکه قلبی "درلندن" در میگذرد .
علاوه بر این کسی که داشتن هر کتابش جریمه های برابر با سه
سال زندان داشت و هنوز هم دارد ، و دهها بلکه صد هانفر هم
اکنون به همین جرم در زندانهای شاه بسر می برند و چه انسانهای
پاکی که بجرم طرفداری از افکار وی زیر شکنجه شهید شدند ،
ناگهان می شود : "متفکرو پژوهنده بزرگ" و "شاد روان علی
شریعتی" ، که "برای سالهای متعددی از استادان پوینده و لایق
دانشگاه بود" (کیهان ۳۱/۳/۵۶) و یا "محقق بزرگ اسلامی" و
"نویسنده و عالم توانائی" (اطلاعات ۳۱/۳/۱۳۵۶) .

در همین شماره اطلاعات همچنین نوشت که :

"ترتیب حمل جنازه آن مرحوم توسط سفارت ایران در انگلیس
و خانواده شریعتی داده شد که بزودی وارد تهران می شود" .
در همین جا و با انتشار همین خبر ساواک مج خود را بازی کند و
خود را لومی دهد . از یک طرف شایعه پراکنی کرده است که ما
خودمان او را فرستادیم و از طرف دیگر با این خبر "خانواده شریعتی"
را به همکاری با "سفارت ایران" یعنی نماینده شاه جلاد و مأمورین
پست و بی شرم او درلندن متهم می سازد . و ضمناً نیت خود را هم
اعلام می کند که "ترتیب حمل جنازه . . . داده شده" .

این خبرها ، با اضافه حرکات دیگر مأمورین ساواک ، بیشتر از

پیش از روی نقشه موزیانه آنها پرده برمی دارد . به این ترتیب که روز دوشنبه ۳۰ خرداد ماه ، یکروز بعد از انتشار خبر شهادت علی ، حسین زاده ، همان ماء موری چشم و روی ساواک ، که از هیچ گونه توهین و اذیت نسبت به علی و خانواده وی خودداری نمی کرده است به منزل آنها در تهران و به دیدار همسر وی می رود و مراتب تسلیت خود شانرا ، از درگذشت " استاد علی شریعتی " بیان می دارد .

در روز سه شنبه ۳۱ / ۳ / ۵۶ به روزنامه های دولتی اجازه داده می شود که اطلاعیه آقای محمد همایون ، از بنیانگذاران حسینیه ارشاد ، دعوت وی را به مجلس تذکر و ترحیم در روز پنج - شنبه ۲ تیرماه ، و همچنین آگهی تسلیت آقایان مهندس بازرگان و دکتر سبحانی را چاپ نمایند .

طراحان رژیم چنین تدارک دیده بودند که از یکطرف جنازه را تحویل گرفته و به ایران خواهند آورد ، و از طرف دیگر با اجازه چاپ دادن دو آگهی هم مردم را " راضی " خواهند ساخت و هم زمینه را برای ادامه اجرای طرح خود فراهم ساخته اند . اما در عصر روز سه شنبه ۳۱ / ۳ واقعه تازه ای در تهران رخ می دهد :

قبل از انتشار خبر شهادت علی در روزنامه های دولتی در این روز ، مردم که از خبر مطلع شده بودند همه جا به دور هم جمع می شدند تا کسب خبر بیشتری نمایند . دانشجویان با آنکه دانشگاه بعثت امتحانات تعطیل بود سراسیمه و گریان برای کسب خبر و مطلع شدن از جریان به دانشگاهها هجوم بردند و تظاهرات وسیعی را بر علیه قاتلینش برپا کردند . عده زیادی از دانشجویان به مسجد قبا سرازیر شدند تا شاید از آنجا خبر صحیحی بپرسند . پلیس مسجد را تعطیل کرد .

عصر همین روز ، در مراسم ختمی که بمناسبت درگذشت پدر

روحانی عالیقدر — آقای معاد یخواه — که بتازگی از زندان طولانی رژیم آزاد شده بود در مسجد ارك تهران برگذار شده بود ، اجتماع عظیمی از دانشجویان ، توده مردم و همه علاقمندان به جنبش اسلامی و خصوصا دكتر شریعتی شرکت می کنند . در بین مردم شایع بود که این ختم بنا به دعوت مهندس بازرگان است و نه برای پدر معاد یخواه بلکه برای دكتر . بهر حال جمعیت کثیری شرکت کرده بودند ، هم برای تجلیل از يك مبارز سرسخت و مقاوم — آقای معاد یخواه ، و تسلیت درگذشت پدرش و هم برای مطلع شدن از راز شهادت دكتر شریعتی . در این مراسم بود که هنوز ختم به آخر نرسیده جو جلسه به سرعت تغییر می کند . موضوع سخنرانی عوض می شود و مجلس به سرعت به مجلس سوگواری شفقتی تبدیل می گردد .

علیرغم دستور فرمانده پلیس همه در مسجد ماندند . سخنران با حال گریه و درد با قسمتهائی از دعای افتتاح که تناسب عجیبی با حال و اوضاع حاکم دارد آغاز کرد

اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمه . . . تا اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا وغيبه ولينا وكثره عدونا وقله عددنا و شده الفتن بنا وتظاها الزمان علينا . . .

سخنران از شدت تأثر نتوانست به سخنانش ادامه دهد ، جمعیت بشدت می گریست و می نالید ، گوئی همه در مرگ پدر خویش می گیرند . اعلامیه هائیکه بسرعت در ظرف یکروز تهیه شده بود به دیوارها نصب شد . جمعیت با چشمان گریان و خون گرفته از تصمیم انتقام و مشتان گره کرده از شبستان خارج شدند و شعار پر طنین " قاتلش را می کشیم " . . . با فریاد آماده خروج از مسجد و حرکت در خیابانها شدند . پلیس که خود را از قبل آماده این صحنه کرده بود حمله وحشیانه ای را آغاز کرد . درها را برای محاصره جمعیت بست ، عده ای زیر ضربات لگد و باتون موفق بفرار

یا زخمی و دستگیر شدند . پلیس جمعیت را در حلقه محاصره گرفت و با زور روحانیون و افراد مسن تر را جدا و خارج کرد سپس جوانان باقیمانده را سوار کامیونها و اتوبوسهای متعدد ارتشی کرده روانه شکنجه گاه کرد .

در رابطه با این مراسم بعد از آقایان روحانیون را دستگیر ساختند . که یکنفرشان را ظاهراً آزاد ساختند ولی از سرنوشت و نفر دیگر خبری نیست . یکی از دستگیرشدگان آقای سید عبدالغفار سجادی است که متهم است مقاله تهیه شده دانشجویان را در منبر قرائت کرده است .

وقاحت و بی شرمی رژیم پرده از روی توطئه اش برمی دارد .
و مکروا و مکرالله والله خیرالماکرین .

رژیم ایران از یکطرف در رنگین نامه هایش از مجاهد شهید بعنوان يك محقق بزرگ اسلام ، "يك استاد عالیقدر" یاد می کند، و وعده می دهد که "مجلس یاد بود" کتر شریعتی برگزار می شود و نوکرانش به خانواده او وعده ها می دهند! ولی جلوی هرگونه یاد بودی را از طرف مردم می گیرند! همسرش را که خودشان مانع خروج او شده بودند اکنون اعلام می کنند بعلت گرفتاری در امتحانات نرفته بود و قرار بود در اوائل تیر سفر کنند (کیهان ۲ تیر ماه) .

حسین زاده در ملاقات با همسر د کتر شریعتی ، به او اطلاع می دهد که به سفارت ایران در لندن دستور داده شده است که جنازه "محقق بزرگ اسلام" را تحویل گرفته و ترتیب انتقال آنرا به ایران فراهم سازند ، و از وی می خواهد که به "علی فکوهی در لندن" تلفن بزند و بگوید که جنازه را به سفارت برای حمل به ایران تحویل دهید .

روز بعد حسین زاده مجدداً به منزل علی می رود و در حضور مجلس از دوستان علی که برای عرض تسلیت به همسرش جمع شده بودند ، ضمن تجلیل فراوان از علی مراتب تأثر و تأسف

"اربابش" شاه جلاد را بیان می کند و وعده می دهد که به فرزند آن وی "بورس تحصیلی" خواهند داد ، و مراسم یادبود با شکوهی برگزار خواهند کرد . حسین زاده می گوید : اعلیحضرت مقرر فرموده ماند که از این استاد بزرگ و پژوهشگر باید تجلیل شایسته ای گردد . خانم دکتر در جواب می گوید : اعلیحضرت کمی دیر متوجه شدند . این استاد اسلام شناس و محقق بزرگ ایران را دردوران حیاتش حق تحقیق را از وی گرفتید ، اما حالا برای مقاصد سیاسی خودتان می خواهید از مرگ او استفاده کنید . علاوه براین ، حسین زاده مراتب تأثر هویدا را بعنوان نخست وزیر بهان کرد و می گوید : دستور داده ماند که هواپیما ی اختصاصی در اختیار همسر دکتر گذاشته شود تا برای رفتن به انگلیس و حمل جنازه به ایران از آن استفاده شود .

البته ، این اولین بار نیست که یک رژیم یزیدی چنین رویه های وراثت خاند می کند ، تاریخ حمامه کرمان و حوادث بعدی آن شاهد آن است که یزید پس از شهادت حسین و انقلابیون همپیمانانش بخاطر مصونیت در برابر افشاگرهای نینب قهرمان و امام سجاد (ع) ماسک فریبنده معصومیت به چهره کشید و اشک تسماح ریخت و دستور عزاداری رسمی داد و حتی غرمان در زمین تعقیب و تنبیه مسببین واقعه را صادر کرد . این روش یزید ، سنت پلیدار و شیوه متداول یزیدهای تاریخ شد . ده خدا که از رهبران اصیل جنبش مشروطیت بود در زمان حیاتش مغضوب و تبعیدی رضا خان بود ، و از مخالفین پسرش و از معترضین به قرارداد کنسرسیوم نفت و از رهبران نهضت مقاومت ملی و کسی بود که تا آخرین نفس با دیکتاتوری و استبداد مبارزه کرد و پس از مرگش رژیم با وقاحت تمام مانع برگزاری ختم و یادبود وی می شد و کسانی را که بدعوت نهضت مقاومت ملی در مجلس ختم و بزرگداشت او شرکت کرده بودند مورد ضرب و شتم قرار داد ، پس از مرگش چقدر قدر و منزلت

پیدا کرد! صفد بهرنگی و جلال آل احمد، کسانی که هنوز یادشان کهنه نشده است، مگر نه این بود که سایه‌شان را در حیاتشان با تیرمی زدند؟! اما چه تحلیل‌ها و یادنامه‌هایی که برای آنها برپا داشتند تا جائیکه حتی زن شاه فرح در مصاحبه‌اش خود را بیشترین خواننده آثار صفد جامی زند و کتابهای جلال آل احمد (البته فقط قصه‌ها و رمانهایش) را مکرر چاپ می‌کنند. رژیم‌های یزیدی همیشه آنهایی را که چهره مردمی و محبوبیت ملی دارند بخود منتسب می‌نمایند تا شاید در پس پرده قدس و شرافت آنها پلیدی و رذالت خود را پنهان سازند. یا کناس وار آنها را لکه دار نمایند. و این تاریخ معاصر ما چقدر شاهد این صحنه‌های تزویر است. این بار نوبت حماسه مرد نسل و زمان ما دکتر شریعتی بود. بنا بر این حسین زاده بدیدار همسر دکتر می‌رود. در دوم تیرماه کیهان، سلسله مقالاتی را که حسین زاده ساواکی و مهدی مظفری — عضو کمیته انقلاب سفید شاه تهیه دیده بودند، چاپ می‌نماید. و از اکثر تجلیل فراوان می‌نمایند — بررسی این مقالات از جهت شناخت رویهای که رژیم در پیش داشت بسیار جالب است. وجود برخی نکات در این مقالات بیش از پیش ماهیت نویسندگان آنها لومی دهد. و هم بی‌سوادی و جهل آنها، و ضعفنا وقت و عمق "اطلاعات ساواک را!! مثلاً مقاله به غلط مدعی است که علی در ۲۰ سالگی ازدواج کرد، یا او به‌هنگام تحصیل در سورین با بومدین (رئیس جمهور کنونی الجزایر) هم‌درس بود! در حالیکه بومدین در مصر و الازهر تحصیل کرده است نه پاریس! نویسندگان مقاله تعداد ارتباط علی را با "فانون" می‌خواهند ندیده بگیرند. چرا که معرفی فانون نویسندۀ "دوزخیان روی زمین" برای دستگاه مضر است، بعلاوه همین مقاله مدعی می‌شود که گویا علی قبلاً با نهضت الجزایر و جنبه‌های آزادیخواهی جدید در جهان عرب آشنا نبوده است و

در این زمان آشنای شود!

باز هم مامورین ساواک متعدها فراموش می کنند که بنویسند این "استاد دانشگاه سورین" در حالیکه خود را شایسته تراز همیشه برای خدمت به میهن و مردم و دین مبین اسلام می دید بازن و دو فرزندش راهی ایران شد (کیهان ۲ تیرماه ۵۶) در مرز بازرگان چه به روزش آوردند او را دستگیر کردند و تحت الحفظ به تهران فرستادند و زن و فرزندانش را بحال خودرها ساختند تا با رنج و زحمت فراوان به تهران بروند!

همین فراموشکاران ساواکی باز متعدها نمی توانند بخاطر بیاورند، شریعتی که بقول خودشان: "یک معلم و مدرس و ساده نبود، تحقیق، مطالعه، تحریر، مباحثه و تشکیل جلسات بحث و فحص مسائل اسلامی و اجتماعی کار منحصر تدريس او را تحت الشعاع قرار داده بود و در کلاسهای درس و در محافل دیگر پیرامون اسلام و اسلام شناسی مطالب عمیق و دقیقی بیان می کرد" (کیهان ۲ تیرماه) اینها در کدام مؤسسه بود؟ مگر نه در حسینیه ارشاد! و مگر نه رژیم سفاک و بی آبروی ایران با نهایت وقاحت حسینیه را بست و علی را به زندان انداخت.

از همه دروغ تر ادعای همین نویسندگان است که "متفکر بزرگ و اسلام شناس محقق ۱۰۰۰ از مدتی قبل از بیماری قلبی در رنج بود!" و سرانجام در ۲۹/۳ برابر آخرین حمله قلبی بدود حیات گفت.

در حالیکه دوستان و نزدیکان علی می دانند که او کمترین سابقه ناراحتی قلبی نداشت! حتی بعد از آزادی از زندان به اصرار دوستانش که از سیگار کشیدن مفرط او نگران بودند نواری از ضربان قلب او (کاردیوگرافی) برداشتند که کاملاً سالم بود و رفع نگرانی کرده بود. بعلاوه علی اگر هم ناراحتی می داشت هرگز مانند سردمداران ثروتمند رژیم کسی نبود که بدون مراجعه به طبای

ایرانی، یکسره و بطور ناگهانی و حتی اطلاع دادن به پدرش و یا نزدیکترین دوستان و بستگانش بخارج سفر کند. کیهان نه تنها بدروغ چنین ادعائی کرده است بلکه وقیحانه تر ادعا میکند که وی بر اثر "آخرین حمله قلبی" بدروغ جهان گفت، گویا مامورین ساواک از "حملات قلبی" دیگری از علی اطلاع داشته اند. درحالیکه دستگاه عریض و طویل ساواک آنقدر درهم ریخته است که نمی داند علی چه سالی ازدواج کرده است؟ چه سالی به ایران آمده و چند اولاد دارد. به غلط می نویسد علی بیست ساله ازدواج کرد یا در سال ۱۹۶۲ به ایران برگشت (علی ماه جون ۶۴ به ایران برگشت) و همسر وی یک پسر و دو دختر دارد. (علی یک پسر و سه دختر دارد.)

در طی همین مقالات به اصطلاح تحلیلی کیهان ضمن تجلیل ظاهری از علی تحت عنوان "سیری در اندیشه های دکتر علی شریعتی: انسان مسلمان و مسائل جهان امروز" (کیهان آتیه ماه) کوشش دارد تا به تشیع علوی که اسلام راستین است برچسب اسلامی ایرانی بزند و می نویسد که: "افکار و عقایدی داشت که از فرهنگ اسلامی ایرانی ریشه می گرفت و بدینوسیله می خواهد از علی چهره یک "ناسیونالیست" معتقد به "خاک و خون" را بسازد و ضمناً کار او و همه کار او را در چارچوب یک "آنتی مارکسیست" خلاصه کند و جالب آنکه در این مقاله با اصطلاح تحلیلی اش به مقالاتی که یا بدون اجازه علی (انسان، اسلام و مکتبهای مغرب زمین) و یا بدون اجازه وی و تغییر مطالب (مقاله بازگشت به کدام خویشتن!) چاپ نموده بودند استناد می نماید.

همزمان با انتشار این مقالات توسط ساواک دانشگاه فردوسی مشهد را هم ناگهان به یادش می آورند که در دانشگاه ادبیات و علوم انسانی اش استاد یار عالی قدری داشته است که حالا "شادروان" شده است! و برای شادی روح او باید در

مسجد امام حسین دوشنبه چهارم تیرماه ختم بگیرد!! (کیهان ۲
تیرماه ۵۶) البته همین دانشگاه و رؤسای جنت مکانش ۱۸ ماهی
که علی در زندان رژیم شاه بود و زجر می کشید فراموش کرده بود که
اصلاً چنین "استاد عالیقدری" و "نویسنده" توانائی "وجود
داشته است!! البته دانشجویان قهرمان مشهد، شاگردان علی
حق اینچنین دانشگاهی کف دستش گذاشتند و با تظاهرات ضد
رژیمی به طرفداری از علی نقاب از چهره ریا و تزویرشان برداشته
و بنابه نقل قولی دانشکده "ادبیات را به آتش کشیدند و ختم
اعلام شده را تحریم نمودند. البته در این "حسن ابتکار" دانشگاه
فردوسی مشهد، "قرار" بوده است که مراسم رسمی حتماً با حضور
استاندار و تولیت آستان قدس، فرمانده لشکرو رؤسای ادارات
برگزار شود و طی "تجلیل باشکوهی" از آن "استاد عالیقدر"
جنازه اش را در یکی از حجرات صحن مقدس دفن نمایند. تا نه
تنها "رسمی" اش "کنند بلکه حتی دیگر کسی اجازه دیدار و زیارت
قبر او و فاتحه خواندن را هم نداشته باشد."

باین ترتیب مشخص می شود که طرح رژیم چه بود؟ رژیم
می خواست که علی این مجاهد عالیقدر جنبش اسلامی را به یک
"محقق و دانشمند" رسمی دولتی تبدیل کند و به این نیرنگ
خود به جوانان به آنها که "امید علی" بودند، بنمایاند که علی از
خود ما بوده است و باین ترتیب اثرات شگرف و عمیق افکار علی را
در روی نسل جوان خنثی سازد. (همان نیرنگی را که در سالهای
اخیر میگوشتند تا در حق سید جمال الدین اسدآبادی اجرا کنند
و او را "انگلیسی" و "فراماسیونی" معرفی کنند). رژیم حاکم
که خود بعیزان تنفر خلق از خودش کاملاً مطلع است و خود می داند
که چگونه هر کس کمترین تماسی و یا همکاری نزدیکی با رژیم دارد -
مورد طعن و لعن و نفرین مردم قرار می گیرد. رژیم که از طریق
آخوند های مزدور درباری و مأمورین ساواک که ملبس به لباس

روحانیت ساخته شده ماند و در برابر به علی فحاشی ها کرده ماند تا توده مردم را به علی ، و نه به علی بلکه به جنبش اسلامی بد بین ساخته و آنها را ایزوله سازند ، این بار می خواهد با "برجسب" عالم و محقق و دانشمند اسلام شناس "رسمی" و "تائید شده" مقامات دولتی "نسل پیشگام و پیشتاز مبارزه را به او و راه او بد بیسن سازد . همان نقشی را که منافقین و عناصر مشکوک دیگر زیر سرپوش "مارکسیسم" با حمله به علی و افکار علی و با اتهام "خرافی بودن" ... قبل از آن بکار برد ماند .

رژیم مصمم بود که انتقام شکست خود را از شریعتی بگیرد ، او که در زمان حیاتش آرزوی شنیدن يك "آخ" را هم بردل آنها گذاشته بود . برنامه آن بود که جنازه شهید ما را به ایران ببرند و با "تجلیل سلطنتی" او را در مشهد "دفن" کنند و "مجلس ختم سلطنتی" بگیرند و "سلطنت پرستان" سردمداران عزاداری شوند و نام پاك او را که نتوانسته بودند در زمان حیاتش بانگ همکاری با رژیم آلوده کنند پس از شهادتش آلوده سازند . همه مخالفین علی ، شاد شدگان از شهادت وی همه گرگهای میش نما ، همه گرگهای جنگ و دندان به خون آلوده ، همه بزهای بازیگوش و بی مسئولیت که به جنبش ریش هایشان مظهر دانش و عملشان است (آن آخوندهای درباری که بقول امام خمینی باید این ریشهایشان را تراشید و عمامه هایشان را از سرشان برداشت) و زنگوله هایشان به ندای اجنبی ها آوا می دهد ، همه گرگان خود فروخته ، از آخوندهای درباری و مرتجعین بالفعل و بالقوه تا بی وطنان و خود فروختگان به اجنبی و خود باختگان به غرب و نوکران امپریالیزم همه و همه آماده شده بودند و دندان تیز کرده بودند تا روز موعود فرا رسد تا با توهین و تهمت زخمهایی را که در مدت ۱۵ سال گذشته از فکر و عمل شریعتی بردل هایشان نشسته بود مرهم بزنند ، و برای انجام همه اینهاست که :

اولا — می‌کوشند و نیرو بسیج می‌کنند تا جنازه شهید علی را تحویل گرفته و خود به ایران حمل کنند . به سراغ خانواده‌اش در ایران می‌روند و آنها را تحت فشار قرار می‌دهند . به سراغ علی فکوهی می‌روند و آنچنان از برنامه‌های خود مطمئن هستند که اعلام می‌کنند : ترتیب حمل جنازه ۰۰۰ داده شد و بزودی به ایران می‌رسد . و مراسم "یاد بود عظیمی برگزار می‌گردد" . با مقامات رسمی دولت انگلیس تماس برقرار می‌کنند ، تمامی دستگاه عریض و طویل سفارت در انگلیس بسیج می‌گردد . امور سایر ارباب رجوع را تعطیل می‌کنند . همه اعضا بکار تحویل و ارسال جنازه شریعتی به ایران می‌پردازند . در این مرحله مقامات دولتی ایران سعی می‌کرد مانند مطلب را در چارچوب درگذشت یکی از اتباع ایرانی در انگلیس نگه داشته و آنرا عادی جلوه بدهند و اقدامات اولیه دولت ایران را قانونی و طبیعی معرفی نمایند . شاید بر اثر همین کوششها بود که مقامات قانونی انگلیس پس از انتقال جسد به بیمارستان به سرعت کالبد شکافی کردند و نتیجه را در ظرف ۲۴ ساعت یعنی در همان روز سه شنبه ۳/۳۱ — که مقامات ایرانی با اطمینان از حمل جنازه به ایران صحبت می‌کردند اعلام نمودند : "درگذشت بعلت سکنه قلبی" — بلافاصله بعد از اعلام نتیجه — مقامات پزشکی قانونی ، فشار سفارت برای تحویل گرفتن جنازه نیز شدت گرفت . سرهنگ یا سرتیپ دهدشتی با تعدادی از مأمورین ساواک ، به روایتی ۴۰ و بروایتی ۸۰ نفر با همان هواپیمای اختصاصی وعده داده شده هویدا ! به لندن اعزام شدند تا جنازه را تحویل گرفته و بطور رسمی به ایران ببرند . از طرف دیگر به اقوام دور علی هم که در محل حاضر بودند هیچگونه اعتمادی نبود و بیم آن میرفت که بهر دلیلی جنازه را به دشمن تسلیم نمایند .

واضح بود که اجرای برنامه‌های رژیم ایران در خدشه وارد — ساختن بر اصالت شخصیت علی وقتی ممکن و میسر می‌شد که بتواند

خود جنازه را به ایران ببرد .

این برنامه رژیم و کوشش های مامورینش با همت و ابتکار و تلاش دوستان شریعتی و شاگردان وی عقیم ماند . با پزشک قانونی ، با سازمان عفو بین المللی ، با اعضای پارلمان انگلیس تماس گرفته شد و اهمیت سیاسی درگذشت علی شریعتی توضیح داده شد . به ابتکار نهضت آزادی ایران اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا تلگرافاتی به نخست وزیر و دادستان - اعضای پارلمان انگلیس و سازمانهای بین المللی زده شد . در این تلگرافات اعلام شد که : " دکتر علی شریعتی یک جامعه شناس و محقق بزرگ ایرانی که بعزت مخالفتش با رژیم شاه مدت ها در زندان مورد زجر و شکنجه قرار گرفته بود اخیرا توانسته بود از ایران فرار کند بطرز کاملا مشکوکی در جنوب انگلیس درگذشته است و دولت ایران می کوشد با تصاحب جنازه وی بر توطئه خود سرپوش بگذارد .

علاوه بر این اقدامات با احسان پسر ارشد شریعتی که در آمریکا به تحصیل اشتغال داشت تماس گرفته شد و او در جریان امر قرار گرفت و با توجه به اینکه او پسر ارشد آن مرحوم است قانونا حق دارد جنازه پدرش را تحویل بگیرد تا در هر کجا که خانواده طش مایل باشند دفن نمایند . احسان طی تلگرافی به یک وکیل دعاوی انگلیسی درگذشت غیر مترقبه پدرش را اطلاع داده و ضمن ابراز مشکوک بودن مرگ وی بها و وکالت و اختیار می دهد تا فوراً به محل رفته و از طرف او جنازه را تحویل بگیرد تا خودش برسد . ضمناً احسان طی تلگرافی به مقامات انگلیسی تصمیم خود را اطلاع داده وکیل خود را معرفی می نماید . این اقدامات شرعی و منطقی و قانونی احسان مقامات انگلیس را به عقب نشینی وادار می سازد ، و مقامات سفارت ایران و مامورین

ساواک راه رموضع بسیاریدی قرارمی دهد . احسان صبح روز پنجشنبه ۲ تیرماه — بعد از دو بار تغییر برتامه مسافرتش — به لندن وارد می شود و بلافاصله با حضور وکیل خود جنازه پدرش را از مقامات انگلیسی تحویل گرفته در یک سردخانه به امانت می سپارد . مامورین دولت ایران که در ۳۱ / ۳ مدعی بودند : " ترتیب حمل جنازه ۰۰۰ داده شد " ، در ۲ تیرماه نوشتند که : " پسر دکتر شریعتی که در ایالات متحده تحصیل می کند به انگلستان رفته است تا ترتیب حمل جنازه پدر را به ایران بدهد " ۰۰۰۰ هنوز ساواک نمی داند و نمی تواند پیش بینی کند که دوستان علی چه برنامه ای دارند . حسین زاده به خانواده شریعتی در ایران مراجعه می کند و از اینکه احسان تلگراف زده و وکیل تعیین کرده اظهار ناراحتی می کند و اینکه این امر باعث تعویق ارسال جنازه می گردد !! و می گوید : " ماتعای کوشش خود را بکاربرد ما می گه جنازه دکتر را با احترام به ایران بیاوریم و سفارت ایران نهایت همکاری را کرده است ، اما معذک احسان وکیل تعیین کرده است که جنازه را حرکت ندهند و به کسی تحویل ندهند تا خودش برسد . و ضمناً تدارکاتی دیده شد و تلگرافات متعددی از سرتاسر دنیا به مقامات انگلیسی مخابره و درخواست شد که جنازه دکتر شریعتی را باید فقط به پسر او احسان تحویل بدهند ، نه به مقامات سفارت ایران .

با توجه به تدارکات رژیم و کوشش آنها برای تصاحب جنازه جهت حمل به ایران و اجرای طرح موزیانه خودشان و اینکه قطعی و مسلم شد که بهیچ وجه حاضر نخواهد بود جنازه به خانواده علی تحویل داده شود تا طبق وصیت نامهاش در مزمینان و یاد رهبر گورستان عمومی دیگری دفن گردد ، لذا مقدماتی فراهم گردید تا جنازه علی به شام حمل شده و در آنجا ، در کنار حضرت زینب در زینبیه به امانت سپرده شود . پس از تحویل گرفتن

جنازه تا روزی که جنازه از انگلیس خارج شد توسط جمععی از جوانان مسلمان محافظت گردید تا از گزند دزدان امنیتی شاه مصون بماند .

همراه با این فعالیتها تدارکاتی برای تشیع جنازه در لندن و برگزاری مراسم یاد بود ، توسط اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و خانواده شریعتی دیده شد . در بعد از ظهر روز جمعه سوم تیر جنازه آن شهید توسط آقای شبستری امام مسجد هامبورگ و چند نفری از دوستان علی در یکی از مساجد لندن غسل داده شد و بر آن نماز خوانده شد . در روز شنبه ۴ تیرماه بنا به دعوت انجمنها نامبرده در بالاتشیع جنازه باشکوهی در لندن — از میدان اگسفورد تا مسجد امام باره — صورت گرفت و سپس مراسم ختم در محل مسجد مزبور برگزار گردید .

از حسینه تا زینبیه

علیرغم مشکلات قانونی بسیاری که وجود داشت، بخواست و عنایت پروردگار و همت دوستان علی جنازه وی در روز یکشنبه ۵ تیرماه ۱۳۵۶ از لندن به دمشق حمل گردید و به این ترتیب توطئه های رژیم و کوشش های وسیع ساواک همه جا به ناکامی انجامید .

در فرودگاه دمشق آقای سید موسی صدر، و تنی چند از علمای شیعه لبنان، روحانیون حوزه علمیه نجف، دوستان و شاگردان و علاقمندان علی تا ۵ صبح در انتظار بودند . کمتر چشمی بود که گریان نباشد . پس از انجام تشریفات لازم با مشایعت همراهان مستقیماً به حرم مطهر حضرت زینب (ع) برده شد و در کنار ضریح حضرت زینب که شریعتی او را بعد از حضرت فاطمه (ع) بزرگترین زن تاریخ می دانست قرار داده شد . در ساعت ۱۰ صبح بتدریج نمایندگان سازمانهای انقلابی سیاسی

و انجمنهای اسلامی و جمعی از مسلمانان علاقمند، ایرانی و غیر ایرانی در حرم مطهر حضور بهم رسانیدند. خبر جریان بسرعت در بین مسلمانان پخش شد. بسیاری از زوار ایرانی که کم و بیش از خدمات علی باخبر بودند در حرم جمع شدند. از طرف مقامات فلسطین ابومازن عضو هیئت اجرائیه مرکزی فتح و معاونش، مفتی شام و معاونش، وزیر اوقاف سوریه، تولیت آستانه حضرت زینب (ع) و جمعی از علمای سوریه و لبنان، آقای سید موسی صدر، رهبران و نمایندگان حرکت المحرومین و امل — برخی از فرماندهان نظامی امل (سازمان نظامی حرکت المحرومین)، نمایندگان نهضت آزادی، نمایندگان روحانیون مبارز، نماینده انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و اروپا در مراسم شرکت داشتند. در ساعت ۱۱ صبح، آقای صدر و همه حاضرین بر جنازه آن شهید بزرگوار نماز گذاشتند. بعد از نماز ابومازن خطاب به احسان و نمایندگان نهضت آزادی ایران گفت که: ما شریعتی را شهید انقلاب فلسطین می دانیم. پس از ختم نماز جنازه بردوش نمایندگان روحانیون مبارز، حرکت المحرومین، نهضت آزادی ایران، سازمان امل، انجمنهای اسلامی و دوستان علی شریعتی بر دور حرم طواف داده شد. زیارتنامه خوانده شد، سپس در ساعت ۱۱/۳۰ به طرف محل قبرستان عمومی که در ۵۰ متری صحن حرم زینب (ع) می باشد حمل گردید، در حالیکه دسته های گل توسط سازمانهای شرکت کننده هدیه شده بود، در پیشاپیش جمعیت حرکت می کرد، در صحن قبرستان، آقای صدر در بیانات کوتاهی که به عربی ایراد کردند ضمن تجلیل از افکار و شخصیت و خدمات دکتر شریعتی متذکر گردید که: "حضرت زینب شهید راه حق را که در مقابل ظلم و ستم مستمرا مبارزه نمود و در برابر زر و زور و تزویر تسلیم نشد و بهمین جهت نتوانست با آرامش به سرزمین خود برود به نزد خود فرا خواند". پس از برگزاری این مراسم ساده، زیبا و متین جنازه

در اتاق کوچکی که در ضلع شمال شرقی قبرستان است و بسادگی و بی‌پیرایگی آن، همانست که واقعا علی خود خواسته است به رسم امانت بخاک سپرده شد *

روز بعد هانی الحسن عضو کمیته مرکزی مقاومت فلسطین و مشاور سیاسی یا سر عرفات مراتب تسلیت یا سر عرفات را که بعلمت سفرش به قاهره نتوانسته بود در مراسم شرکت کند به نمایندگان نهضت آزادی و پسر علی — احسان اظهار می‌نماید *

باین ترتیب مجموعه این مسائل و هجرت علی و سپس انتقال جنازه به زینبیه و درگیری ما با سازمان امنیت ایران نشان داد که اولاً قدرت و تحرك سازمان امنیت در تمامی زمینه‌ها و اطلاعاتش افسانه‌ای دروغین بیش نیست * این سازمان در حد يك دستگاه جنایتکار و خون آشام، در برابر اسیران در بند و بی‌سلاح فقط می‌تواند اعمال زور کند، اما فاقد شعور و قدرت تفکر است * این تجارب نشان داد که این چنین دستگاهی که تکیه گاه رژیم شاه محسوب می‌گردد چقدر زخم پذیر و ضربه پذیر است * ثانیاً نشان داد که در برابر دشمن باید سرعت عمل، جسارت و جرأت به خرج داد *

شریعتی — شهید بزرگوار ملت ما، حرکت آفرین بود و به حرکت پیوست * تکامل دهنده بود و خود به کمال پیوست * نمونه‌ای بود از انسانهای "خلیفه خدا" در زمین، راه او راه مردم مسلمان ما، فکر او هدایت کننده رهروان راه حق، تربت او از این پس "زهارتگه رندان جهان"، و این گونه بود که شهید ما "تنها بدنیا آمد" و تنها در "غربت" شهید شد *

و این هجرت نهائی‌اش تحقق "عشق آن سفر بزرگ" بود که علی خود گفت :

"باور نمی‌کنم، هرگز باور نمی‌کنم سالهای سال هم چنان زنده ماندنم بطول انجامد * يك کاری خواهد شد * زیستن مشکل

شده است. و لحظات چنان به سختی و سنگینی بر من گام
می‌نهند و دیر می‌گذرند که احساس می‌کنم خفه می‌شوم. هیچ
نمی‌دانم چرا؟ اما می‌دانم کس دیگری به درون من پا گذاشته
است و او است که مرا چنان بی طاقت کرده است که احساس
می‌کنم دیگر نمی‌توانم در خود بگنجم. در خودم بیارامم. از بودن
خویش بزرگتر شده‌ام و این جامه بر من تنگی می‌کند.
این کفش تنگ و بیتابی فوار! عشق آن سفر بزرگ! ...
اوه چه می‌کشم!!

چه خیال انگیز و جان بخش است! اینجا نبودن! ...
(کویر - نامهای بدوستم)

پدر و استاد و مرادش در حق او گفت که:
"تنها پسر علی دعوت حق را لبیک گفت و به سر منزلی که
تمام آرمان و ایمانش را می‌سوخت و اصل گردید."
(کیهان - ۶ تیرماه ۵۶)

دیود و رحمت حق بر روح پاک او باد.